

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تا بحال دو دلیل برای استحاله ذاتیه عنوان کردیم؛ یک دلیل استحاله ذاتیه مربوط به مقام تصور و دلیل دوم استحاله ذاتیه مربوط به مقام جعل بود.

دلیل دیگری بر استحاله ذاتیه

دلیل سومی در کلمات بزرگان برای استحاله ذاتیه اقامه شده است که به عنوانی می تواند مربوط به مقام جعل باشد و همچنین می تواند مربوط به مقام امتثال مکلف باشد که این دلیل یکی از احتمالات عبارت مرحوم آخوند(ره) (در کتاب کفایه) است که آن عبارت را، دو سه جلسه گذشته خواندیم که ایشان به تبع استاد اعظم شیخ انصاری(ره) فرموده اند: اخذ قصد امر در متعلق امر امکان ندارد.

عبارت مرحوم آخوند(ره) در اینجا، دارای دو احتمال است، یعنی بعضی گفته اند که: مرحوم آخوند(ره) در صدد بیان دو محذور برای اخذ قصد امر در متعلق امر بوده است، بعضی هم گفته اند: مرحوم آخوند(ره) در مقام ذکر یک محذور برای اخامر ن قصد امر در متعلق است.

حال باید هر دو محذوری که محتمل در کلام مرحوم آخوند(ره) هست را بیان کنیم؛ یک محذور همان بحث گذشته بود که مفصلاً عنوان کردیم.

محذور دیگر که بعنوان دلیل سوم قائلین به استحاله ذاتیه مطرح می شود، این است که اگر مولا بخواهد در مقام جعل، قصد امر را داخل در متعلق قرار دهد، یعنی بفرماید: «صل بقصد الامر»، اشکال و محذوری که وجود دارد این است که همه ی اصولیین متفقند که یکی از شرایط تکلیف این است که قبل از آن که تکلیف محقق شود، در یک رتبه ی سابقه ی بر تکلیف، متعلق مقدور برای مکلف باشد.

اگر قصد امر داخل در متعلق باشد، این شرط محقق نیست، یعنی متعلق در رتبه ی سابقه بر امر، مقدور مکلف نیست، برای اینکه قصد الامر را در متعلق داخل کرده و گفته اید: متعلق وجوب، صلاه است و یکی از این اجزا و شرایط صلاه قصد الامر است و از طرفی هم شک نداریم که قصد الامر توقف بر امر دارد، یعنی مکلف در صورتی می تواند در خارج قصد الامر کند که امری از طرف مولا صادر شده باشد و بدون این که امری از طرف مولا صادر شود، مکلف در عالم خارج و در مقام امتثال، قدرت بر قصد امر ندارد.

پس از یک طرف قصد امر متوقف بر امر است و از طرف دیگر طبق این قانون کلي مي‌گوییم: در تکلیف قبل از آن که تکلیف متوجه مکلف شود، باید متعلق مقدور باشد. اگر قصد الامر را داخل در متعلق قرار دادید، متعلق قبل از آمدن تکلیف و امر، مقدور برای مکلف نیست.

پس در اینجا، از راه شرطیت قدرت در متعلق اثبات مي‌کنیم که اگر قصد الامر در مقام جعل، در متعلق اخذ شود، مستلزم دور است، اما دوری که از راه اعتبار و شرطیت قدرت در متعلق تکلیف اثبات مي‌شود.

نقد و بررسی این استدلال سوم بر استحاله

در اینجا مجموعاً در کلمات بزرگان دو جواب داده شده است.

جواب اول از این استدلال

جواب اول این است که گفته‌اند: قبول داریم که یکی از شرایط تکلیف این است که متعلق برای مکلف مقدور باشد، لکن این که مي‌گویید: یکی از شرایط تکلیف، مقدور بودن متعلق برای مکلف است، مقدور بودن متعلق در چه زمانی و در چه ظرفی؟ آیا مقدور بودن متعلق در ظرف جعل از شرایط تکلیف است یا در ظرف امتثال؟

وقتی دقت کنیم، مي‌بینیم مقدور بودن متعلق در ظرف جعل، از شرایط تکلیف نیست. مولا زمانی که تکلیف مي‌کند، ممکن است مکلف را به یک عملی که یقین دارد در زمان جعل مقدور برای وی نیست، تکلیف کند و این اشکالی هم ندارد، چرا که این عمل، در زمان امتثال مقدور برای مکلف است. لذا همه عقلاً مي‌گویند: چنین تکلیفی صحیح است.

پس این که یکی از شرایط تکلیف، مقدور بودن متعلق برای مکلف است، لازم نیست که متعلق در ظرف جعل مقدور برای مکلف باشد، بلکه متعلق اگر در ظرف امتثال هم مقدور برای مکلف باشد، کافی است.

مولا که در مقام جعل به صلاه بقصد امر امر مي‌کند، درست است که قصد امر در زمان جعل مقدور برای مکلف نیست، چون تا امری نیاید، مکلف نمی‌تواند قصد امر کند، لکن این قصد امر در زمان امتثال، مقدور برای مکلف هست، برای این که مکلف که مي‌خواهد صلاه را امتثال کند، در زمان امتثال قدرت بر قصد امر دارد.

در دنباله‌ی این جواب اول این نکته را اضافه کرده گفته‌اند: این که در استدلال بیان کردید که باید متعلق در رتبه‌ی سابقه بر امر، مقدور مکلف باشد، حرف درستی نیست.

آن مقداری که از شرطیت قدرت لازم داریم و همچنین عقل که مي‌گوید: تکلیف به غیر مقدور قبیح است، این است که عمل باید مقدور مکلف باشد، حتی اگر این قدرت بر متعلق قبل از تکلیف نباشد، بلکه بسبب تکلیف این قدرت بر متعلق ایجاد شود و تحقق پیدا کند، یعنی به سبب همین امری که مولا مي‌کند، مکلف قدرت بر قصد الامر پیدا مي‌کند.

لذا این حرف که بگوییم: قدرت بر متعلق، لازم است رتبتاً مقدم بر تکلیف باشد، یعنی بگوییم: جایی مولا می‌تواند تکلیف کند که قبل از تکلیف در یک رتبه‌ی متقدم، مکلف قدرت بر قصد امر داشته باشد، حرف درستی نیست.

پس خلاصه جواب اول دو نکته شد؛ یک نکته، قدرتی که از شرایط متعلق است، قدرت بر عمل هست در ظرف جعل نیست، بلکه قدرت بر عمل در ظرف امتثال است و نکته دوم، قدرت بر متعلق لازم نیست که مقدم بر امر باشد، بلکه اگر مکلف و مخاطب به سبب هذا الامر قدرت بر عمل پیدا کرد، همین مقدار کافی است، چون ادله اعتبار قدرت در متعلق، بیش از این مقدار دلالت ندارد.

جواب دوم از این استدلال

جواب دومی که در کلمات بعضی از بزرگان آمده این است که قبول داریم قدرت بر متعلق شرط تکلیف است، اما شرط دارایی دو معنا و دو اصطلاح است؛ یکی شرط به معنای فلسفی، یعنی آنچه که وجود آن دخیل در وجود مشروط است و بدون وجودش، مشروط محقق نمی‌شود و معنای دوم شرط بمعنای مصححت است، یعنی یک سری شرایطی داریم که در ایجاد مشروط دخالتی ندارند، اما مصحح مشروطند، یعنی مانع از لغویت مشروط می‌شوند و مرغوبیت مشروط لدی العقلا را ایجاد می‌کند و عقلا اگر به این مشروط رغبتی داشته باشند، مشروط به این شرط است.

مثلاً در ترتیب اثر که شرط برای ملکیت است، ملکیت که یکی از امور اعتباریه است، در آن چه ترتب اثر باشد و چه نباشد، ترتب اثر در وجود ملکیت دخالتی ندارد، بلکه فقط مانع از لغویت ملکیت می‌شود، یعنی مصحح وجود ملکیت است که اگر نباشد، وجود ملکیت لغو است.

در این جواب دوم، اینطور جواب می‌دهیم که این که می‌گویید: قدرت بر متعلق شرط برای تکلیف است، اگر مراد شرط بمعنای اول است، این اشکال دارد، یعنی اگر مراد این است که قبل از تحقق مشروط، قدرت بر متعلق لازم است و شرط وجود مشروط و تکلیف است، اشکال دوری که بیان کردید وارد است.

اما حق این است که این که می‌گوییم: قدرت یکی از شرایط تکلیف است، مراد از این شرط، شرط به اصطلاح فلسفی نیست، بلکه مراد از این شرط این است که اگر قدرت بر متعلق نباشد، تکلیف، ولو وجود پیدا می‌کند، اما وجودش لغو است و این تکلیف، تکلیف مطلوب و مرغوب عند العقلا نیست و زمانی این امر و تکلیف مطلوب و مرغوب عند العقلاء است که قدرت بر متعلق باشد.

پس در جواب دوم می‌گوییم: این مستدل، بین شرط بمعنای اول و شرط بمعنای دوم خلط کرده است. درست است اگر قصد الامر را جزء متعلق قرار دهیم و بگوییم: قدرت بر متعلق شرط تکلیف است، معنایش این است که قبل از آن که مولا تکلیفی را متوجه مکلف کند، باید قدرت بر متعلق موجود باشد، چون اگر گفتیم: شرط بمعنای اول باشد، این نتیجه‌اش است.

اما اگر گفتیم: شرط بمعنای دوم است، لازم نیست که قبل از آمدن تکلیف، قدرت بر متعلق باشد. فقط می‌خواهیم کاری کنیم که تکلیف لغو نشود، ولو اینکه قدرت بر متعلق، در ظرف خود تکلیف باشد، یعنی بوسیله همین تکلیف، قدرت بر متعلق پیدا می‌کنم، یا قدرت بر متعلق در ظرف امتثال باشد.

سوال:....؟

پاسخ استاد: چه مولا مشروط کند و یا نکند، عقل مشروط می‌کند و می‌گوید: تکلیف مشروط به قدرت بر متعلق است. در جواب اول گفتیم: کبری درست است، شرط تکلیف قدرت بر متعلق است، اما قدرت در زمانی امتثال. قدرت لازم نیست که در رتبه‌ی متقدم بر امر باشد، ولو بنفس الامر، قدرت بر قصد الامر ایجاد شود، اشکالی ندارد.

در این جواب دوم، در حقیقت، نکته‌ی دومی که در جواب اول بیان کردیم را روشن می‌کنیم و می‌گوییم: این که می‌گویید: قدرت شرط برای تکلیف است؛ اگر مرادتان شرط فلسفی است، همان اشکال دور لازم می‌آید، اما اگر مراد از شرط، مصحح یک شیء باشد، یعنی مصحح، رافع و مانع از لغویت یک شیء باشد، اصلاً این اشکال دور وارد نمی‌شود.

بحث اخلاقی

روایتی را اهل سنت در کنز العمال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده‌اند و شیعه هم آنطور که در اصول کافی آمده است، این روایت را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است و این روایت را خیلی شنیدید و خیلی هم نقل می‌کنند، اما مقداری می‌خواهیم در معنای این روایت دقت کنیم.

در روایت وارد شده است که «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»، مردم مانند معادن هستند، مثل معادن ذهب و فضه، بعد در ادامه در همان کنز العمال دارد که «خيارهم بالجاهلية خيارهم في الاسلام»، آن کسی که جوهره او در جاهلیت خوب بوده، نسل و جوهره‌اش در اسلام هم خوب است.

در اینجا نکته‌ی بلیغی که وجود دارد؛ اولاً اصل تشبیه «الناس معادن» است، معدن از عدن است، عدن به جایی می‌گویند که: کسی در جایی اقامت گزیند، شیئی در جایی اقامت داشته باشد، مثل «جَنَاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ». معدن را هم که معدن می‌گویند، برای این است که طلا، نقره یا یک سنگ قیمتی در آن اقامت کرده و مرتکز در آنجاست.

در این که مقصود پیامبر که فرموده: «الناس معادن» چیست؟ احتمالاتی می‌توان ذکر کرد؛ یک احتمال این است که هر کسی از آحاد مردم، واقعیتی درونش وجود دارد که این واقعیت در درون دیگری نیست، مثل اینکه معدنی که در دل زمین هستند، هر زمینی یک معدنی دارد که زمین دیگر آن را ندارد.

بعضی از مردم، آن جوهره‌ای که در ذاتشان وجود دارد، جوهره‌ی خیلی خوب است و اینها اگر بخواهند این جوهره را به فعلیت برسانند، زحمت زیادی نباید بکشند، همانطوری که اگر انسان، یک معدن خیلی خوب از طلا را پیدا کند و بخواهد به فعلیت برساند، نیاز به زحمت و تلاش زیادی ندارد.

اما بعضی از معادن، جوهره‌ای که درشان وجود دارد، جوهره‌ی مطلوبی نیست و بعد از اینکه این استخراج می‌شود، برای این که از قوه به فعلیت برسد، نیاز دارد به این که خیلی روی آن زحمت کشیده شود، مردم هم همینطورند، بعضی از مردم جوهره‌ای دارند که به مجرد یک تذکر، مسئله برایشان روشن می‌شود، اما بعضی برای اینکه از قوه به فعلیت برسند، نیاز به مراحل دیگر هم دارند.

حال عرضم اینجا است که انسان باید جوهره خودش را بشناسد که این جوهره اگر بخواهد به فعلیت برسد، باید چه کند.

ممکن است نفس انسانی خصوصیتی دارد که در رسیدن به عبادات، خیلی لازم نیست تلاش کند، اما در ترک محرمات خیلی باید تلاش کند. مبدا قانع نشویم که اگر در بعدی موفق شدیم، در ابعاد دیگر هم موفق می‌شویم.

این مسئله در خود طلبه‌ها به وفور وجود دارد که بعضی از شدت توجه در درس، جوهره‌های دیگرشان را از دست می‌دهند؛ جوهر عبادتشان، جوهر معنویتشان، جوهره‌های دیگری که در درونشان وجود دارد. انسان باید جوهره خودش را بشناسد و بداند که با هر بال و نوری که خدا در دل او قرار داده است، می‌تواند ظلمت‌ها را بشکافد و جلو رود.

ما باید به این نکته خیلی توجه داشته باشیم، بسیار از مردم هستند که به دنیا می‌آیند و از دنیا می‌روند، نه از اصل نفس خودشان خبر دارند و نه از جوهرها و معادنی که در این نفس وجود دارد. چرا به غفلت بگذرانیم؟ چرا امروز را به فردا واگذار کنیم و بگوییم: فردا خودم را اصلاح می‌کنم؟ چرا آن ابعاد نفس و قدرت های نفسانی خودمان را پیدا نمی‌کنیم و دنبالش نمی‌رویم؟ چرا خودمان را به یکی دو بحث و یک مباحثه و ... قانع می‌کنیم و فکر می‌کنیم این جوهره وجودی ما به فعلیت رسیده است؟ خیلی از کارها را می‌توانیم انجام دهیم، خیلی از ابعاد نفسمان را هنوز در همان مرحله بالقوه بودن نگهداشتیم، روزی فرا می‌رسد که انسان می‌بیند که عجب نعمتی خدا در اختیارش قرار داده بود و نتوانست از آن استفاده کند. چرا یک بار درون خودمان را نگاه نمی‌کنیم؟

اینکه امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «ا تزعم انک جرم صغیر و فیک» در درون تو عالم بزرگی است، عالم بزرگ همین جوهره‌های در انسان است. ریشه‌هایی در انسان است که انسان باید آنها را از قوه به فعلیت برساند و هیچ راهی ندارد، جز اینکه فکر کند، تأمل کند و بر خدا توکل کند و از او که خالق این نفس است بخواهد که «اللهم عرفنی نفسی»، نفس خودم را به خودم بشناسان.

ما طلبه هستیم، یک مقدماتی را تحصیل کردیم، قدمهایی را برداشتیم، ما دیگر نباید مثل مردم کوچه و بازار قانع باشیم به اینکه فقط یک بعد علمی خودمان را تقویت کنیم، نهایتاً این است که مجتهدی شویم در فقه و اصول. ما باید ابعاد خودمان را در مسائل اخلاقی، تربیتی و اجتماعی بیشتر تقویت کنیم و بشناسیم.

اگر رفتیم سراغ بررسی جوهره‌های خودمان، اینجا است که درهایی به روی انسان باز می‌شود و حقایق برای انسان شکوفا می‌شود و بر اسراری اطلاع پیدا می‌کند.

کلید همه اینها تفکر در مورد خود و خداست. اگر انسان در مورد خودش نیندیشد و خود را ارزان بفروشد، به یک دروغی، غیبتی، مسائل مادی بسیار ضعیفی، خود فروشی کند، - دروغ گفتن خود فروشی است، غیبت کردن خود فروشی است - کی صلاحیت دارد که ابعاد نفسی خودش را پیدا بند و با انواری که در درونش هست و از آن خبر ندارد، ظلمت‌هایی را فتح کند. این عالم نفس، عالم خیلی عجیبی است.

علی ای حال قدر جوهره‌های خودمان را بدانیم. هر انسانی در درونش معادنی وجود دارد، «الناس معادن». البته معنایش این نیست که هر نفری یک معدن دارد، بلکه هر انسانی دارای معادن متعددی هست.

باید ببینیم که کدام خصوصیت را استخراج می‌کنیم، ممکن است بعضی از معادنی که در درون انسان است، موجب هلاکت انسان باشد. لازمه اینکه معدن هست، این نیست که تمام این معادن نورانی و تمام ریشه‌های آن انسانی باشد. گاهی اوقات در باطن انسانی منبع و معدن حسد است، معدن حسد در انسان وجود دارد، معدن حرص و ریا در انسان وجود دارد، تمام این معادن هست، اما کسی که هنر داشته باشد، آن معدن اصلی و نورانی درونش را فتح می‌کند و سائر معادن را به یک روال صحیح در می‌آورد و این کار، کار مهمی است.

امیدواریم که خداوند تهذیب نفس را قسمت همه ما بفرماید و انشالله عاقبت همه ما را ختم بخیر بفرماید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين